

زحمتکش و ایجاد ممانعت از صف بندی و حضور دوساره این نیروها در صحنه سیاسی جهان است. همانگونه که تبلیغات علیه انقلاب اکبر، پیوسته جنبش جهانی کمونیستی را هدف گرفته و جنگ سرد همه احزاب معتقد به مارکسیسم-لنینیسم را شامل شده بود، کارزار نوین نیز تمامی جنبش و تمامی احزاب مدافع حفظ ایدئولوژی را دربرگرفت. بدین ترتیب ادامه مرحله نوین کارزار سرمایه داری بین المللی علیه سوسیالیسم علمی، جنبش چپ ایران را نیز فرا گرفت. با توجه به همین واقعیت است، که نبرد علیه انحرافات تئوریک و دفاع بی تزلزل از تئوری انقلابی، بار دیگر -مانند همیشه- از وظائف مبرم حزب توده ایران است.

### انحراف به راست

اگر از آغاز دهه ۱۳۴۰ مائوتیسم و "چپ روی" به عنوان خطرناک ترین جریان انحرافی در جنبش چپ کشور ما انعکاس یافته و زبان های سنگینی به جنبش انقلابی زد، از اواسط دهه ۱۳۶۰ "راست روی" به جریان انحراف غالب در جنبش چپ ایران تبدیل شد. این انحراف تحت عنوان "چپ دمکرات" در صحنه سیاسی ظاهر شد و وظیفه آن منحرف کردن مبارزان از حرکت گام به گام برای دسترسی به هدف دورنمایی است. سخنگویان فارسی زبان "مستقل" این جریان در نقاط گوناگون جهان به تبلیغ ارمغان های "نو" و دستاوردهای پژوهش علمی خود در این زمینه مشغول می باشند. می توان نام های آشنائی را در جنبش چپ ایران به عنوان نمونه انتخاب کرد و نظراتشان را کالبد شکافی کرد، اما برای آنکه برکدورت های سازمانی و تشکیلاتی نیافزاییم، بهتر است یکی از مدافعان ظاهری بی سازمان "چپ دمکرات" را انتخاب کنیم، که به بنیاد هم تلاش دارد، نامش در همه نشریات فارسی زبان ثبت شود!

"مهرداد درویش پور" از مدعیان برافراشتن "چپ دمکرات" است، که مدتی نیز پژوهش هایش پیرامون دلائل از هم پاشیدگی شیرازه خانواده های مهاجر ایرانی در مطبوعات فارسی زبان انتشار می یافت. او از جمله سخنرانان کنفرانس ۲۰۰۰ لندن بود، که متعاقب این کنفرانس مصاحبه ای هم با رادیو صدای آمریکا داشت و آنچه را در کنفرانس مذکور گفته بود، در این مصاحبه تکرار کرد.

"درویش پور" در ابتدای گزارش خود به کنفرانس ۲۰۰۰، از خود به عنوان "یکی از ایدئولوگ های جریانات چپ انقلابی، که امروز از آن فاصله گرفته و در مفاهیم رایجی که در جامعه وجود داشته، تجدید نظر کرده است..." (۱) نام برد. این طرز تلقی کلی از خود، لحظه ای گویاتر می شود، که سخنران پس از اشاره ضمنی به حزب توده ایران و اتحاد جماهیر شوروی، اضافه می کند «... من از روز اولی که خودم را به عنوان چپ شناختم، ضدیت با ایدئولوژی آن حزب و اردوگاه سوسیالیسم سابقا موجود و نه واقعا موجود، و در تقابل با آن خودم را تعریف کرده ام...» (۲)

"درویش پور"، که ظاهرا از همان نوع چپ هائی است، که برای یک دوره از فعالیت کنفدراسیون دانشجویی، حزب ما را روزی نیست و غیر انقلابی (به مفهوم تیر، تفنگ، جنگل، ترور، موتور سیکلت، خانه تیمی و...) می دانسته و انواع مزاحمت های تبلیغاتی را از این دیدگاه برای حزب ما در آن دوران بوجود می آورده، این بار بر خلاف گذشته، نه از در "چپ"، بلکه از دروازه "راست" میدان ستیزی با حزب توده ایران، وارد کارزار علیه حزب توده ایران شده است! البته هدف در این میدان از هر دو دروازه که وارد شوی، مشخص و معلوم است و حریف نیز شناخته شده است!

وی براساس سخنرانی اش در کنفرانس ۲۰۰۰، در اندک زمانی، فاصله بین دو طیف چپ گمراه را در نوردیده و از مواضع چپ انحراف به مواضع سوسیال دمکراسی و راست انحرافی رسیده است. بدین ترتیب ایدئولوگ جریانات ماوراء "چپ انقلابی" دیروز به ایدئولوگ جریانات چپ دمکرات امروز تبدیل شده است. از آن چپ روی تا این راست روی، ایشان و امثال ایشان آنچه را از ادعاهای گذشته خود فراموش کرده باشند و آنچه را در جریان این "دگردیسی" سیاسی به فراموشی سپرده باشند، توده ای ستیزی را فراموش نکرده اند! در واقع خصومت با حزب توده ایران، یگانه ایدئولوژی این طیف است، که چه دمکرات بوده و یا شده باشند و یا انقلابی بوده و حالا نباشند، این پایبندی به هدف را فراموش نکرده اند.

البته این ستیزی یا کینه ورزی نسبت به سوسیالیسم علمی و ساختمان سوسیالیسم، بعد از پیروزی انقلاب اکبر کامل می شود. در واقع توده ای ستیزی امثال "درویش پور" ریشه در ستیزی با سوسیالیسم علمی و تحولات انقلابی دارد. ببینیم خود وی چه می گوید و نسخه پیشنهادی اش برای ایجاد تحولات بنیادین در جامعه چیست و چگونه تحولات زیر بنائی را در تحول فرهنگی خلاصه

نگاهی به مبانی نظری "چپ دمکرات"  
در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن

# تئوری های "کهنه" در قالب "نو"!

\* این بار نیز مانند دوران اوج مائوتیسم، همه نوآوری مدرنیست های "چپ" به "توده ای ستیزی" ختم شده است!

\* موج نوین توده ای ستیزی، با کمال تاسف نشویه "کار" را تریبون خود کرده است.

م. آذربگ

چهارده سال پیش، زنده یاد "فرج الله میزانی (جوانشیر)" از رهبران برجسته حزب توده ایران، ضمن ارزیابی نقش حزب توده ایران در مبارزه علیه انواع و اقسام انحرافات در جنبش کارگری ایران نوشت:

«در این چهل سال هیچ انحرافی در سطح جهانی نیست، که در کشور ما انعکاس نیافته و از جانب عمال خرابکار امپریالیسم و یا عناصر ناآگاه به مثابه بهترین ارمغان نو و عالی ترین دستاورد اندیشه انقلابی، به جنبش عرضه نشده باشد. سوسیالیسم نوع لیبروریسم، آنارشیسم عقب مانده قرن نوزدهم، تروتسکیسم، تیتوتیسم مبشر راه سوم، مائوتیسم با الوان گوناگونش، "چپ نو" و نوآنارشیسم؛ از فلسفه مارکوزه گرفته، تا اندیشه های معیوب رژی دبره، طیفی از آشکارترین انحرافات است، که در زمان خود با ماسک ها و ادعاهای بسیار انقلابی و فریبنده به جنبش انقلابی ایران عرضه شدند... حزب توده ایران و فقط حزب توده ایران بود، که در برابر این انحراف ها ایستاد. این حزب ما بود که در هیچ شرایطی و به هیچ بهانه ای حاضر نشد، لحظه ای از نبرد علیه انحراف ها دست بردارد. حزب ما پرداخت بهای سنگین و صرف انرژی فراوان به مقابله با این انحراف ها رفت...»

به نوشته "جوانشیر"، اگر نبرد حزب توده ایران علیه انحراف های چپ و راست نبود «دشمن طبقاتی توانسته بود به دست گروه های گمراه به اعتبار سوسیالیسم علمی و پیروان صدیق آن لطمه فراوان بزند و کمونیسم و سوسیالیسم را در چنان لباسی عرضه کند، که در کنار فاشیسم به ناسزا بدل شود.» (چهره مردمی حزب توده ایران)

این یادآوری از آن رو بود، تا یکبار دیگر به خاطر آوریم، که حملات تبلیغاتی علیه حزب توده ایران تازه گی ندارد، گرچه حمله کنندگان تازه واردان این میدان باشند!

متعاقب یسورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران، دشمنان و مخالفان حزب ما عرصه را برای تبلیغات علیه حزب ما فراهم یافتند. پس از وارد آمدن ضربات سهمگین به اردوگاه سوسیالیسم، این کارزار تبلیغاتی با بهانه های تازه ای تشدید شد و با کمال تاسف و تأثر، متحد حاضر به وحدت با حزب ما، یعنی سازمان فدائیان اکثریت نیز، به عنوان نیروی تازه نفس به این کارزار پیوست!

بد نیست نگاهی به تاریخ این مبارزه تبلیغاتی، در تمام دهه های پس از انقلاب اکبر بیاندازیم، تا با عمق تکراری بودن این تبلیغات علیه سوسیالیسم و احزاب معتقد به ایدئولوژیک مارکسیسم و تحولات انقلابی (از جمله حزب توده ایران) بیشتر آشنا شویم.

این کارزار نامقدس، که از فردای انقلاب اکبر برای تعریف تاریخ احزاب کارگری و کمونیستی و دستاوردهای انقلاب اکبر، از جانب سرمایه داری بین المللی و از طریق ده ها انستیتو، صدا دانشمند، پژوهشگر و روزنامه نگار و نویسنده شروع شده بود، با فروپاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم نه تنها خاتمه نیافت، بلکه در اشکال و ابعاد دیگری شدت نیز یافت. هدف از تشدید این کارزار، ایجاد تشتت و سردرگمی در گردان های مبارز جنبش جهانی کارگری، ایجاد بی اعتمادی نسبت به این نیروها در بین توده های

می کنند: «... چپ نوین دمکرات جامعه باید از سیاست گذار به فرهنگ بکند...» (۳)

بدین طریق و در واقع تفاوت بین نسخه تجویزی این ایدئولوژی "چپ دمکرات" برای ایجاد تحولات اساسی در جامعه از طریق تحول فرهنگی، با راه حل پیشنهادی ایدئولوژی "چپ مائوئیستی" برای ایجاد تحول در جامعه از طریق انقلاب فرهنگی در دهه ۴۰ و در اوج چپ روی انقلابی، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. البته اگر تفاوت زمانی و مکانی را در نظر بگیریم، زیرا این نوع ترها ۲۰-۲۵ سال پیش و نه در دانشگاه لندن، که در خانه های محقر دانشجویی، در سراسر اروپا جریان داشت و ریش آنها در جنبش چپ، نه تنها در آمده، بلکه سفید نیز شده است. (فصل مربوط به این دوره از حیات "چپ موجی" ایران و تحلیلش از تحولات اجتماعی، در دو جلد گفتگوی خاطره گونه مهدی خانبابا تهرانی "بنام" نگاهی از درون به جنبش چپ، واقعا خواندنی است.)

انقلاب فرهنگی مورد نظر امثال "درویش پور" چیست و چرا تکرار همان حرف ها و تخیلات ۲۰-۲۵ سال پیش است؟ این تشابه، در نتایج چنین تخیلات است. هدف هر دو نسخه، نفی نقش تاریخی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه در ایجاد تحولات بنیادی در جامعه و حذف گردان های مبارز و معتقد به سوسیالیسم علمی در جامعه است. اگر "چپ نو" در گذشته، تئوری انقلاب فرهنگی را با تأیید سرکوب کارگران و زحمتکشان به دست جوانان سرخ و ضد کمونیست، بنام "گارد سرخ" تبلیغ می کرد، "چپ دمکرات" امروز از زبان "درویش پور" ها، همان تئوری را زیر پوشش تحول فرهنگی برای ایجاد تحولات اجتماعی، اینگونه تبلیغ می کند: «...از ابتدائی ترین نهادهای اجتماعی مثل خانواده، مدرسه و رابطه بین دو فرد...» (باید شروع کرد!)

بر اساس پیشنهاد این گروه از چپ های دمکرات، مبارزان و فعالان سیاسی جنبش چپ ایران بایستی خود را از جنبش امروز، که دفاع از فردای جنبش نیز هست، کنار کشیده و در سطح رابطه فرد با فرد به ایجاد تحول فرهنگی، به مثابه سنگ زیر بنای جامعه، بپردازند. (این پیشنهاد و تئوری، همان تحول در درون است، که برخی رهبران سازمان فدائیان اکثریت نیز آنرا تبلیغ می کنند.)

این شیوه نگرش به مقولات سیاسی-اجتماعی، علیرغم ادعای حاملین آن، دارای ماهیت ایده آلیستی است و از فلسفه اعتقادی آنها، مبنی بر امکان ایجاد تغییرات ماندگار در شعور فردی-اجتماعی، به عنوان پیش شرط ایجاد دگرگونی ماندگار در شرایط عینی جامعه، نشأت می گیرد، در حالیکه شعور فردی-اجتماعی، تحت تاثیر مستقیم شرایط عینی اجتماعی پیوسته و در تبادل دیالکتیکی با آن در حال تغییر است و تغییرات شعوری از معبر تغییرات اجتماعی عبور می کند. مبلغان دو انقلاب فرهنگی (دوران اوج نفوذ مائوئیسم در جنبش چپ - ۲۰-۲۵ سال پیش - و سال های پس از ضریات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و از هم پاشیدگی اتحاد شوروی) به همین سادگی مزوجان ایده آلیسم در جنبش چپ و کمونیستی شده اند و بیم آن می رود، که اگر ریشه های نظری-تئوریک آنها باز شناخته نشود، برای یک دوره تاثیرات بسیار مخرب بر جنبش چپ ایران بگذارند.

امثال "درویش پور" ها، که در مهاجرت اخیر و با سوءاستفاده از شرایط پیش آمده برای جنبش انقلابی جهان، تئوری های قدیمی خود را یکبار دیگر، اما در لباس "نو" مطرح می کنند، از این مقدمه چینی های تئوریک هدف مشخصی را دنبال می کنند. آنها برای دست یابی به هدف خود، ابتدا چپ ایران را به "چپ دمکرات" و "چپ واقع بین" در یک طرف و قرار دادن چپ باصطلاح سنتی و "یا سنت گرا" و "غیردمکرات" در برابر آن، تقسیم می کنند. بدین ترتیب جبهه واحد، پیش از آنکه برای مبارزه در راه ایجاد تحولات اجتماعی در ایران تشکیل شده باشد، برای مبارزه با همین "چپ سنتی" تشکیل شده است! چپ سنتی نیز، یعنی آن چپ انقلابی، که به سوسیالیسم علمی و مبنای نظری و تئوریک این سوسیالیسم پایبند مانده است. این "سبیل" نیز، که باید به طرف آن نشانه گرفت، هیچ حزب و سازمانی، جز حزب توده ایران نیست! بنابراین مانند تمام دوران اوج مائوئیسم در کنفدراسیون دانشجویی و دو دهه مبارزه علیه حزب توده ایران (تا آستانه انقلاب سال ۵۷) امروز نیز توده ای ستیزی هدف "درویش پور" ها شده است و تمام مقدمه چینی های باصطلاح تئوریک نیز همین انگیزه را دنبال می کند. صفحات تاریخ کودتای ۲۸ مرداد و سال های پیش از آن، با همین انگیزه ورق می خورد، جنجال های فرسایشی مربوط به مهاجرت ناشی از شکست جنبش ملی در سال های پس از پیروزی کودتا چنان ۲۸ مرداد یکبار دیگر به مطبوعات مهاجرت کشیده می شود، قدرت یابی خائنین به انقلاب ۵۷ در جمهوری اسلامی و مسلط شدن عناصرین سیاست های اقتصادی-اجتماعی ضدنوع بین المللی پول و بانیک جهانی بر حکومت، به حساب حزب توده ایران نوشته می شود و...

همین بازی، در نوع و کیفیت مذهبی و تنگ نظران، در داخل کشور و از طریق تبلیغاتچی های حکومتی دنبال می شود و از همه تعجب آورتر و ناظر انگیزتر پل ارتباطی است، که بین توده ای ستیزهای مهاجر با توده ای ستیزهای حکومتی برقرار است!

بدین ترتیب است، که همزمان با اختصاص یافتن صفحات نشریاتی نظیر "کار" (ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت)، "راه آزادی" (ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران) و انواع نشریات ریز و درشت متعلق به سازمان های مدعی "چپ" به کارزار توده ای ستیزی، صفحات روزنامه اطلاعات چاپ تهران، کیهان هراتی چاپ تهران و... نیز به این کارزار اختصاص می یابد! البته در کنار همه اینها، ستون های تاریخی و خاطره نویسی در نشریات وابسته به سلطنت طلب ها و مشروطه خواه شده ها نیز بی وقته بر این آتش افروخته نفت می پاشند! همان کاری که نشریات وابسته به حکومت نیز هرگاه به یاد تاریخ نویسی می افتند، از آن غفلت نمی کنند!

برای هر خواننده صادق و صالحی، پس از خواندن یک دوره از این نوع تبلیغات علیه حزب توده ایران، ساده ترین سؤال اینست: حزبی را که در مهاجرت می نویسند، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و اعدام بسیاری از رهبران از بین رفته است و دیگر محلی از اعراب ندارد و در داخل کشور هم رهبران را اعدام کرده و آنرا منحل شده اعلام داشته اند، پس چرا برای مقابله سیاسی و تئوریک با آن اینهمه نیرو صرف می کنند؟ بنظر من نگارنده، همین سؤال ابتدای تفکر و تعمق بیشتر درباره نقش تاریخی حزب توده ایران در جامعه ایران است و نتایجی که از این تعمق به دست می آید، جز تأیید ادامه حیات حزب توده ایران نیست!

در سطور بالا نوشتیم، تئوری های افرادی نظیر "درویش پور" ها، "راسخ" ها (و از خود بریدگانی نظیر "زابلی" ها و "محمد ارسنی" ها، که در کیهان چاپ لندن رساله های راست روانه خود را با دست چپ می نویسند!) با کدام هدف طرح می شود و تأکید کردم، که این تئوری ها در اساس برای مبارزه سیاسی با حزب توده ایران به هم بافته می شود.

باز گردیم به تئوری های "درویش پور"، که جامعه تخیلی خود را جایگزین جامعه واقعی ایران کرده و با پیش فرض های خود ساخته، نتایج دلخواه خویش را می گیرد و چپ ایران را هم، بدلیل عدم توجه به این تخیلات دمکراتیک خویش، سرزنش می کند!

درویش پور نقدان جامعه مدنی را علت سقوط دولت قانونی دکتر مصدق و سرکوب آزادی ها در جمهوری اسلامی می داند و می گوید: «... همه تجربه دولت کوتاه مصدق به عنوان یک دولت دمکراتیک را داریم، چرا ساقط شد؟ یک می گوید این توطئه کرد، یکی می گوید آن توطئه کرد. کسی بدنبال دلیل واقعی نیست!» (۵)

به زعم وی، دولت مصدق سرنگون شد، چون نهادهای دمکراتیک در آن جامعه نداشتیم و فرهنگ دمکراتیک در جامعه ایران توسعه پیدا نکرد و باز به نظر وی «در جامعه ایران اگر جامعه پیشرفته مدنی داشتیم، تجربه انقلاب اسلامی تکرار نمی شد!» (۶)

به این ترتیب است، که "درویش پور" توطئه امپریالیسم، دیکتاتوری دربار سلطنتی، شکل گرفتن دیکتاتوری راستگرایان در لباس مذهبی را ناشی از بی فرهنگی مردم و مبارزان سیاسی جامعه میدانند. پژوهشگر "چپ دمکرات" به همین سادگی فراموش می کند، که در کنار واقعیت نبود نهادهای دمکراتیک و عدم رشد فرهنگ دمکراتیک در جامعه ایران، واقعیت برجسته دیگری نیز در تاریخ معاصر ایران وجود دارد و آن مبارزه بی وقته نسل های مختلف مردم ما برای ایجاد زمینه قانونی شکل دادن به نهادهای دمکراتیک در جامعه است. بخش اعظم کوشش و مبارزه حزب ما نیز در تمام طول حیاتش صرف همین مبارزه شده است. مبارزه در راه ایجاد و گسترش نهادهای دمکراتیک، نه ادعای دمکرات شدن فردی و نه تحول فرهنگی در خانه شخصی خود. و یا در ارتباط با فلان دوست و آشنا (که درویش پور آنرا تبلیغ می کند) و تازه معلوم نیست این مدعی دمکراسی، با همه تئوری هائی که به هم می یافند، فردا که در کنار جمع و حرکت سازمانی و اجتماعی قرار گرفت، چه مقدار از این فرهنگ دمکراتیکش را می تواند به کار بگیرد! تاریخ مبارزات سیاسی-اجتماعی ایران را ورق بزنید، تا ببینید حزب توده ایران برای نهادهای دمکراتیک چگونه از هیچ فرصتی فرو گذار نکرده است. تاریخچه انواع سازمان ها و نهادهای مردمی را در سال های منجر به کودتای ۲۸ مرداد مرور کنید، خود کشی رهبران حزب توده ایران را برای بهره گیری از آخرین و خطرناک ترین امکانات برای حضور نیمه علنی در جامعه را تا دومین یورش سراسر جمهوری اسلامی به حزب توده ایران مرور کنید! حزب توده ایران از مبارزه در راه نهادی کردن دمکراسی در ایران و برپایی و دفاع از نهادهای مردمی و دمکراتیک، بصورت تاریخی و علمی چنین درکی را داشته و دارد.

شده است! درویش پور در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن می گوید: «... از قضا در پایه و بنیاد مطلق دموکراسی و سرمایه داری و بازار آزاد یک تضاد وجود دارد. به همین خاطر است، که هر چه میزان سندیکی کارگری و نهادهای دموکراتیک بیشتر باشد، دموکراسی در آن جامعه ضمانت اجرایی بیشتری دارد، بازار می بایست توسط نهادهای دموکراتیک و نهادهای اجتماعی کنترل بشود، که شما این امکان را داشته باشید، فعلا بحث عدالت اجتماعی که پیش کش، دموکراسی را توی آن جامعه داشته باشید» (۹) (سه مقاله گردشیر حکیمی در نشریه "کار" شماره های ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰ همین اندیشه را تبلیغ می کند).

آنها دموکراسی را مقوله ای جدا از عدالت اجتماعی می بینند و دموکراسی پیشنهادهای هرگز از چارچوب تنگ دموکراسی سرمایه داری فراتر نمی رود و در همان حد رای گیری ادواری در کشورهای سرمایه داری باقی می ماند. در حالیکه براساس تجربه موجود، دموکراسی محصور در چارچوب برخی آزادی های محدود با حفظ بهره کشی انسان از انسان (در کشورهای بزرگ سرمایه داری) و روابط استثماری کشورهای بزرگ سرمایه داری با کشورهای عقب نگهداشته شده، هرگز به معنی دموکراسی برای توده های مردم نیست. در خود همین کشورها نیز دموکراسی در حد اختیار عمل طبقات و اقشار حاکم، عمیقا طبقاتی است، همچنان که در کشورهای بزرگ سرمایه داری اینگونه است. به عبارت دیگر، سخن از دموکراسی سیاسی، بدون در نظر داشتن دموکراسی اقتصادی، سخنی بیهوده است. نظرات این نوع پژوهشگران ریشه در قالب های انتزاعی عقلانی ایده آلیستی و عدم شناخت و توجه آنها به روندهای تاریخی تحولات اجتماعی دارد. آنها نمی توانند درک کنند، که دموکراسی یک مفهوم تاریخی است و خارج کردن آن از ریشه تکامل تاریخی و اشکال ویژه ای که در طول تاریخ به خود می گیرد، به نتایج و نظرات گمراه کننده درویش پورها ختم می شود. واقعیات سیاسی کشورهای زیر سلطه سرمایه داری و همچنین تحولات سیاسی کشورهای سوسیالیستی سابق، درستی این اندیشه را به اثبات می رساند، که دموکراسی و دیکتاتوری دو قطب دیالکتیکی هستند، که در عین تضاد، با هم رابطه نیز دارند، زیرا هر دموکراسی، دموکراسی است برای بخش معینی از جامعه و هر دیکتاتوری، دیکتاتوری است برای بخش دیگری از جامعه (زننه یاد احسان طبری- دنیا شماره ۸-۱۳۵۸). بنابراین و بر خلاف نظر بسیاری از مبلغان و تئوریسین های "چپ دمکرات"، تئوری مارکسیستی حقوق اجتماعی را بخش ذاتی دموکراسی دانسته و بر آن است، که تنها در صورت تضمین این حقوق امکان فعالیت و دخالت آگاه افراد در اداره زندگی خود آنها و جامعه پدیدار می شود. بحران سرشتی دموکراسی بورژوازی نه فقط ناشی از این است، که مرکز واقعی تصمیم گیری و قدرت سیاسی در دست اولیا، بازار و صاحبان سرمایه است، بلکه همچنین در آن است، که در چارچوب آن حقوق اصلی انسان ها، مانند حق ابراز آزاد عقیده و بیان، حق تجمع و سازمان یابی و محمل دستجمعی اجتماعی، حق آزادی از بردگی، مزدوری، حق کار، حق زندگی صلح آمیز، حق استقلال ملی، حق تحصیل، حق بهداشت، حق مسکن، حق آسایش، حق پاکیزگی محیط زیست و غیره پایمال می شود. بدون تردید تجربه نقض برخی از این حقوق در کشورهای سوسیالیستی سابق، یکی از اشتباهات بزرگ احزاب حاکم در این کشورها بود، که در تضاد با نظرات مارکسیسم-لنینیسم قرار داشت. آموزش از این تجربه منفی وظیفه مبرم مبارزان واقعی در راه دموکراسی و سوسیالیسم است.

درویش پور در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن با ذکر مثالی از کشور سوئد (محل مهاجرت خویش) می گوید: «... اگر نهادهای دموکراتیک و یک جامعه مدنی قوی وجود نمی داشت، فاتحه حق اعتصاب در پیشرفته ترین مدل رفاه اجتماعی خوانده می شد» (۱۰) وی فراموش می کند که:

الف- حق اعتصاب و نهاد های دموکراتیک ازلی نبوده و خود بر اثر مبارزات سیاسی و اقتصادی توده های مردم، طی دوران تاریخی گذار و در بستر تحولات اجتماعی جامعه سوئد حاصل شده است؛

ب- قصد دولت سوئد در باز پس گرفتن این حقوق، خود نمونه ای برجسته و گویا از روند رو به گسترش بازپس گرفتن و یا تلاش حکومت و طبقه حاکمه در سوئد برای بازپس گرفتن همین حق و تلاش آنها برای تغییر برنامه "دولت رفاه اجتماعی" مورد اشاره ایشان است.

روندی، که ناشی از بحرانی است، که سوسیال دموکراسی با آن روبروست.

در حقیقت پژوهشگر "توآور" چپ، کشف جدیدی نکرده است و در دیدگاه ها و بحث او نواندیشی چندانی نمی توان یافت، مقولات دموکراسی سرمایه داری توسط روشنفکران و فلاسفه اروپا در قرن هفدهم و هجدهم تحت عنوان "حقوق" انسان ارائه و بیان شد. آنها با مطلق ساختن آن مقولات، این پندار را بوجود آوردند، که گویا مبارزه در راه "حقوق طبیعی انسان" و تدوین

"درویش پور"ها در اشارت تئوری های تخیلی خود و در اعتقاد به تئوری های ایده آلیستی خویش (تظیر "اصالت فرد" در تحول فرهنگی) نمی توانند مبارزات توده مردم ایران را برای رسیدن به حقوق دموکراتیک خویش ببینند و به انقلاب عظیم سال ۵۷ نیز بر همین اساس چشم می بندند! آنها این واقعیت را نمی بینند، که مردم ایران در قرن اخیر برای دست یافتن به یک زندگی مدنی بارها به پا خاستند و در این راه هزاران هزار کشته داده اند و انواع مشقات را متحمل شده اند. واقعیت غرور آفرین مبارزات خستگی ناپذیر زحمتکشان و روشنفکران ایران برای تحقق حقوق دموکراتیک و امکان بسط فرهنگ دموکراتیک در جامعه، باید ذهن هر پژوهشگر راستینی را به بررسی دلائل شکست این مبارزات هدایت کند، چرا در مورد "درویش پور"ها چنین نمی شود؟ زیرا آنها با نادیده انگاشتن نقش امپریالیسم جهانی، سرمایه داری وابسته به آن در داخل ایران، استعمار و ارجاع داخلی، عملا نبود نهادهای دموکراتیک در جامعه را به گردن قربانیان علم وجود این نهادها در جامعه می اندازند. به گردن کسانی که از جانب امپریالیسم و ایدای داخلی آن (همان ها که اکنون صفحات کیهان لندن را در اختیار "چپ دمکرات" شده می گذارند، تا خود را از زیر ضربه تاریخ بیرون بکشند و در داخل کشور نیز صفحات روزنامه اطلاعات را در اختیار امثال "بابک امیرخسروی" می گذارند، تا هر چه می خواهد دل تنگش، علیه تاریخ حزب توده ایران بنویسد) ابتدائی ترین حقوق دموکراتیکشان پایمال شده است. این تلاش برای دگرگون کردن واقعیات تا آنجا نزد "چپ دمکرات"، "چپ نو"، "چپ غیر سنتی" و... تا آنجا پیش می رود، که سخنران "چپ دمکرات" در کنفرانس لندن، مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران و آماج های ضد سلطه خارجی را در جنبش ملی و انقلاب ایران تحقیر کرده و آن را تجربه ای ناپایمانی از "تظلم خواهی شرقی ایرانی در برابر جهان غرب" (۷) ارزیابی می کند! "چپ دمکرات" و از جمله "مهرداد درویش پور" مطرح می کنند، که زمان مبارزه ضد امپریالیستی به سر آمده و امروز، زمان دموکراسی است. به نظری در مقطع انقلاب بهمن ۵۷ در کل کشورهای جهان سوم و از جمله ایران گنتمان ضد امپریالیستی حاکم است، یعنی مبنای ترقی خواهی را علیه امپریالیسم بودن تلقی می کنند... ولی امروز دموکراسی گنتمان اجتماعی شده است" (۸) همین تئوری و تخیل خوشبوارانه در سه مقاله اخیر گردشیر حکیمی در نشریه "کار" چنان بازتاب یافته است، که گوئی افلاطون، "مدینه فاضله" را با تاکید بیشتر بر نقش نخبگان حکومتی، یکبار دیگر از آن دنیا و با استفاده از اطلاعات امروز جهانی، نوشته ویا نام مستعار برای نشریه "کار" ارسال داشته است، تا بصورت مقاله وارده منتشر شود!

انکار نقش امپریالیسم در سرکوب مبارزات مردم ایران و ادعای به سر آمدن امکان سلطه امپریالیستی بر کشورهایمانند ایران و در ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی، از نظر سیاسی هدف دوگانه ای را دنبال می کند. از یک طرف مقصود از این جعل تاریخی آماده کردن زمینه برای استقرار دموکراسی از نوع قابل قبول آن برای امپریالیسم بوده و از طرف دیگر خواهان ایجاد آن چنان جو سیاسی است، که در بستر آن بتواند از یاری امپریالیسم برای استقرار دموکراسی مورد نظر خویش در ایران برخوردار شود (این هدف اخیرا از جانب "فرخ نگهدار"، از رهبران سازمان فدائیان اکثریت، صریحا و به این صورت عنوان شده است: «... ما همیشه گفته ایم دولت های خارجی باید نیروهای اپوزیسیون را مورد حمایت قرار دهند. اصل موضوع حمایت آمریکا یا هر کشور خارجی از نیروهای اپوزیسیون و پشتیبانی از آن آبرادی ندارد، ایراد ما این است که چرا این پشتیبانی متوجه تقویب دموکراسی در ایران نباشد» (راه توده شماره ۳۷)

## رابطه انکار نا پذیر

برخلاف ادعای "چپ دمکرات" مبنی بر عدم ارتباط بین مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه برای استوار ساختن دموکراسی، تاریخ معاصر ایران و جهان گواه بر آن است، که امپریالیسم هیچگاه از برقراری دموکراسی در کشورهایی مانند ایران حمایت نکرده است، شواهد عینی و تاریخی این ارزیابی دقیق سوسیالیسم علمی را به اثبات می رساند، که مبارزه برای دموکراسی، از مبارزه علیه سرمایه داری جهانی و امپریالیسم جدائی ناپذیر است.

درویش پور و همفکران او "چپ انقلابی" را متهم به داشتن ذهنیت کلیشه ای می کنند و اینکه با وجود ریزش دیوار برلین، بتون های ذهنی آن هنوز بر سرچایش باقی مانده است. آنها بصورت همزمان، بدون توجه به تاریخ معاصر جهان، تجربه سوسیالیستی و وضعیت کنونی کشورهای پیشرفته سرمایه داری، سوسیال دموکراسی را تبلیغ می کنند و "چپ" را به داخل این کاخ پوسیده دعوت می کنند. آنها این کاخ فرسوده را در حالی آذین بندی می کنند، که پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، فرسودگی آن بیش از گذشته آشکار

## نامه ها و پیام های شما

دوست محترم و گرامی، که خواسته اید با نام "بهرروز" شما را خطاب کنیم. نامه بسیار محبت آمیز شما رسید. می نویسیم محبت آمیز، زیرا از انتقاداتی که بقصد بهبود بازهم بیشتر کیفیت نشریه کرده اید، جز این نمی توانیم استنباط کنیم! امکانات خودمان را در فرصت مناسب برایستان تشریح خواهیم کرد و بی شک دست یاریتان را نیز خواهیم فشرد. درباره ضرورت مشی و سیاست روشن، با شما کاملاً موافقیم و بهمین دلیل نیز نگرانی شما را درباره تناقض نویسی های نشریه نامه مردم تأیید می کنیم. همانگونه که در برخی شماره های راه توده، از جمله در شماره ۳۷ مشاهده کرده اید، ما نظر شما و دیگر دوستانی را که معتقد به انعکاس این تناقض ها و جلب توجه نویسندگان نشریه مذکور هستند، تأمین کرده ایم و این روش را ادامه نیز خواهیم داد. نکته جالبی را هم که شما با استناد به نوشته های شماره ۲۶۰ نشریه نامه مردم یادآور شده اید، در ادامه همین نامه و با امید جلب دقت و توجه نویسندگان این نشریه، منعکس می کنیم. شاید اشاره شما به احتیاط بیش از حد از جانب ما، درست باشد، اما تجربه گذشته نشان می دهد، که کار توضیحی به صبر و حوصله ای نیازمند است، که ما اگر در گذشته کم داشته ایم، هیچ دلیلی وجود ندارد، که اکنون و در آینده هم کم داشته باشیم! توجه داشته باشید، که برخی از دوستان مشترک ما و شما، تا همین اواخر پاره ای دلنگرانی های ما را نوعی تضعیف حزب تبلیغ می کردند. ضمناً نباید فکر کرد، که به صرف نوشتن و گفتن ما، امور به مسیر واقعی خود باز می گردد. حقیقت آنست، که روند حوادث در داخل کشور درستی و یا نادرستی یک سیاست و یا مشی را باید تأیید یا رد کند. ما تصور می کنیم، که بویژه در یکسال گذشته بخشی از آنچه را ما در ارتباط با آرایش نیروها در داخل کشور، روند حوادث، تشخیص عمده و غیر عمده، برداشتن نقاب از چهره اقتصادی حکومت و... نوشتیم، امروز به برخی آگاهی های نسبی در جنبش چپ تبدیل شده است. گذشت زمان باید بتواند این آگاهی را دو چندان کند. بخاطر داشته باشید، که در ابتدای طرح مسائل مربوط به نبرد طبقاتی جاری در کشور، لزوم موضعگیری صریح درباره حوادث و رویدادها، دفاع از حقانیت سیاست حزب در سال های پس از پیروزی انقلاب و اشاره به دلایل و ریشه های حقیقی انفعال کنونی در حزب و جنبش و... چه واکنش های عجولانه ای در برابر ما قرار گرفت. انواع اتهامات نوشته و بیش از آن، در محافل خودمانی و خصوصی بر زبان جاری شد. این دوران بسیار دشوار اکنون پشت سرمانده است، اما همه چیز پایان نیافته است، چرا که اگر غیر از این بود، باید انفعال موجود در حزب به تحرک محسوس برای همه ما تبدیل می شد و نخستین گام ها برای وحدت دورنی حزب برداشته می شد. همان اشاراتی که خود شما به دلایل عدم انتشار نشریه "دنیا" و یا "مسائل بین الملل" کرده اید (صرف نظر از محتوا و کیفیتی که داشت) باید گویای ریشه های انفعال و دلسردی موجود در حزب ما سالیته بطور عمده در مهاجر- باشد. امینواریم در آینده بتوان و صلاح باشد که بیش از این درباره مسائلی که به آنها در بالا اشاره شد پرداخت. درباره آلترناتیو سازی نیز با نظرات انتقادی شما موافقیم و یکی از اشارات شما در این باره و در ارتباط با تحلیل و ارزیابی غلط و غیر مارکسیستی از جنبش، که تأیید و دنباله روی از تحلیل های سازمان فدائیان اکثریت نیز می باشد را در زیر می آوریم و برایتان موفقیت آرزو می کنیم:

### نامه مردم و آلترناتیو دموکراتیک

نشریه نامه مردم در شماره ۲۶۰ خود و در مقاله "طرد حاکمیت ولایت فقیه" می نویسد: «... امروز مردم ما عملیات (۱) به این دلیل که آلترناتیو دموکراتیک (۲) و قابل قبولی را پیش رو ندارند، به مقابله مستقیم و سراسری با رژیم نمی پردازند، و گرنه مردم قهرمان در انقلاب بهمن نشان دادند، که از فداکاری و از جان گذشتگی باکی ندارند...»

### درباره رفیق شاندرمنی

سودت استکھلم نامه شما در باره تأخیر انتشار خبر درگذشت رفیق شاندرمنی در نشریه نامه مردم و اشتباهات منتشره در این نشریه درباره سابقه و مسئولیت های وی در حزب توده ایران، دریافت شد. ما نیز چون شما از این بابت متأسف و متأثریم. همچنین درباره بقیه مطالبی که شما به آن اشاره کرده و

قوانین منتج از آن، همه معطلات اجتماعی انسان را حل کرده و بشر برای همیشه از شر این معطلات خلاصی شده و به سوی خوشبختی گام برخواهد داشت. در حالیکه تجربه بشریت، از همان زمان تاکنون، نادرست بودن این پندارها را بارها، نه تنها شاهد بوده، بلکه خود آنرا تجربه کرده است. (همان تخیل خامی که آردشیر حکیمی با برگرفتن آنها از نوشته های تئوریسین های معاصر سرمایه داری به قصد تلوین میانی "چپ" پسند دمکراسی در سه شماره نشریه "کار" مقابل چشم و ذهن خوانندگان "چپ" این نشریه قرار داده است!)

تئوری اجتماعی شدن سیاست بر اثر گسترش روز افزون دمکراسی و پیدایش جامعه مدنی نیز، که توسط امثال "درویش پور"ها با امید رد نظریه مارکس در یورش به ماشین دولتی سرمایه داری مطرح می شود، در حقیقت بحث بسیار کهنه و نخ نمائی است. این نظریه توسط "پدر" سوسیال دمکراسی معاصر، "ادوارد برنشتین"، در پایان قرن گذشته فرمول بندی شد. او ادعا می کرد، که روند انعطاف پذیری دولت دمکراتیک مدرن، ویژگی طبقاتی آن را از میان برده است. امثال "درویش پور"ها، که به تقلید از وی نظراتی مشابه را مطرح می کنند، این حقیقت بسیار ساده را فراموش می کنند، که «... رژیم سیاسی عبارتست از مجموعه اسلوب ها و شیوه های اجرای دیکتاتوری طبقه حاکم در شرایط مشخص تاریخی» (زنده یاد امیر نیک آئین- ماتریالیسم تاریخی).

بدون تردید، محترم شمردن اصول دمکراتیک و مراعات آزادی ها شرایط مساعدی را برای بالا بردن سطح مبارزه فراهم خواهد آورد و به همین دلیل نیز باید برای آن مبارزه کرد، حتی در چارچوب بورژوازی و سرمایه داری آن. اما این مبارزه نباید برای یک لحظه ما را از مبارزه در راه آرمان های والا تر انسانی غافل کند. "چپ" اگر از این مبارزه غافل شود، جایگاه خود را در مبارزات عمیق و دگرگون ساز اجتماعی، بعنوان پیشاهنگ و پیشگام این مبارزات ترک کرده است، و این ممکن نیست، مگر پایداری بر میبانی تئوری علمی و دوری گزیدن از همان چاله هایی که امثال "درویش پور"ها در برابر چپ می کنند و "چپ" خلع سلاح شده و فاقد ایدئولوژی را همانقدر تشویق به بریدن در این چاله می کنند، که به "چپ" استوار بر سر ایسان و اعتقاد ایدئولوژیک خود" ناسزا می گویند، تا از سر راه - بیراهه - کنار برود و مانع این سقوط آزاد نشود!

به نظر نگارنده، باید خطاب به همه همراهان کاروانی که به این راه می رود، گفت، اگر اهل مبارزه برای دمکراسی و آزادی هستید، چرا همین امروز و در همین لحظه نباید برای رسیدن به این هدف با جنبش آزادیخواهی در داخل کشور و براساس واقعیات کنونی جامعه ایران (نه متکی به تحلیل جامعه سوئد) همراه شد؟ خشت اول را برای بنا کردن معبد آزادی از همان خاک خشک و آب ندیده مناطق کویری ایران و حاشیه آن باید برگرفت، که از سر صداقت باید گفت نانی به عدالت، اگر بین ساکنانش تقسیم شود، بنزد دمکراسی و آزادی پاشیده شده است!

«... درک دیالکتیکی اهمیت و نقش مبارزه به خاطر دمکراسی برای استقرار رژیم سیاسی مساعدتر، کاملاً ضروری است، ولی داشتن دورنمای روشن نبرد و راه و هدف نهائی نیز کاملاً ضروری است» (بازهم، زنده یاد امیر نیک آئین و بازهم ماتریالیسم تاریخی)

نقل قولهای ا تا ۱۰ همگی از سخنرانی "مهرداد درویش پور" در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن است، که در نشریه "پهوند" از انتشارات انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی- بریتیش کلمبیا- کانادا به چاپ رسیده است.

### بقیه نامه ها و پیام های شما (از ص ۳۹)

باشند و در هر زمینه ای سوال کنند و خود را مالک حزبی و مدافع حزبی بدانند، که داوطلبانه به آن پیوسته اند، بسیاری از موانع از سر راه برداشته می شود. عضویت در حزب توده ایران داوطلبانه بوده، هست و خواهد بود. حزب اداره نیست، که کسی را استخدام، یا خرید، یا زبند و یا اخراج کنند. خانه حزب متعلق به همه اعضا و علاقمندان به آنست. بنابراین، ما نه تنها شما و دوستان آن دیار را تشویق به حضور در مجامع و مجالس حزبی می کنیم، بلکه به دیگران نیز در هر کجا که هستند همین توصیه را می کنیم. درباره باز تکثیر محدود کتاب شعر اخیر "سیاوش کسرانی" موافقیم. در هفته های اخیر دوستان دیگری نیز از ما سراغ این دفتر شعر را گرفته اند. متأسفانه برای ما امکان ارسال و توزیع آن وجود ندارد، اما تقاضاها را به خود ایشان اطلاع خواهیم داد، تا راساً اقدام کنند. برقراری شب شعر و یا سخنرانی و سفر به کشورها نیز به خود ایشان مربوط است، اما در هر محل که ما امکاناتی داشته باشیم، قطعاً دریغ نخواهیم کرد. از درج و یا ارسال آدرس و شماره تلفن "سیاوش کسرانی" نیز معلوریم، اما نامه های دریافتی را برای ایشان ارسال خواهیم داشت. به همه دوستان ما در کانادا سلام برسانید و اطلاع دهید، که مقالات و ترجمه های دریافتی، همانگونه که تاکنون عمل شده، به ترتیب منتشر خواهد شد. دست همگی را می فشاریم.